

ابراهیم محمدی. *مبانی نظری ادبیات تطبیقی (فارسی-عربی)*. بیرجند: انتشارات قهستان، ۱۳۸۹.

اهمیت ادبیات تطبیقی در سال‌های اخیر و نیاز روزافزون به منابع و روش تحقیق در این رشته موجب استقبال چشمگیر پژوهشگران از این حوزه شده است. بی‌تردید این رشته نوپا به توجه هر چه بیشتر صاحب‌نظران و پژوهشگران نیاز دارد، ولی باید دقت کرد که کمیت بر کیفیت غلبه نکند و آثار تألیف‌شده در این زمینه دقیق و راهگشا باشد. کتاب *مبانی نظری ادبیات تطبیقی (فارسی-عربی)* به قلم ابراهیم محمدی، عضو هیئت علمی دانشگاه بیرجند، با چنین انگیزه و هدفی به نگارش درآمده است. پس از پیشگفتار و مقدمه، کتاب به دو فصل کلی تقسیم شده است: «فصل اول: مبانی نظری» (۸۲-۲۵)، و «فصل دوم: پژوهش‌های عملی و کاربردی (بررسی زمینه‌های تطبیقی ادبیات تطبیقی فارسی و عربی تا قرن هفتم هجری)» (۲۱۵-۸۳). فصل اول شامل دو گفتار است: «کلیات و تعاریف» (۴۸-۲۶) و «ادبیات تطبیقی» (۸۲-۴۹)، و فصل دوم از سه گفتار تشکیل شده است: «زمینه‌های تاریخی-سیاسی» (۱۲۰-۸۴)، «فرهنگ و تمدن» (۱۴۳-۱۲۱) و «زبان و ادبیات» (۲۱۵-۱۴۴).

پیشگفتار و مقدمه

محمدی در پیشگفتار به معرفی ادبیات تطبیقی می‌پردازد و از برخی مشکلات آن در ایران سخن می‌گوید. با طرح پرسش‌هایی، به انتقاد از وضعیت کنونی ادبیات تطبیقی در ایران می‌پردازد و، در عین حال، جهت پژوهشی خود را مشخص می‌کند. از جمله مشکلات مهمی که محمدی به آنها اشاره می‌کند ترجمه‌هایی است که در این حوزه به زبان فارسی صورت گرفته است. محمدی به‌ویژه به ترجمه‌های فارسی آثار نویسندگان عرب در حوزه ادبیات تطبیقی می‌پردازد و از کاستی‌های این کتاب‌ها انتقاد می‌کند:

برخی از ترجمه‌ها، به‌ویژه ترجمه‌هایی که از آثار عربی انجام شده است، کاستی‌هایی دارد و به دلیل همین کاستی‌ها نمی‌تواند چندان قابل اعتماد باشد. مهم‌تر از موضوع کامل یا ناقص بودن و همچنین دقیق بودن یا دقیق نبودن این ترجمه‌ها، مسئله اصلی نگاه خاص نویسندگان عرب به موضوع ادبیات تطبیقی، تعریف آن و معیار و مبنای تعیین محدوده ادبیات ملل است که خود بسیار قابل تأمل به نظر می‌رسد (۹).

محمدی سپس رویکرد متفاوت خود به ادبیات تطبیقی را مشخص می‌کند و پژوهش خود را کوششی در جهت یافتن پاسخ به پرسش‌هایی بنیادین در حوزه ادبیات تطبیقی می‌داند، پرسش‌هایی مانند: «ادبیات تطبیقی چیست؟» (۹)، «چگونه باید آثار متعلق به محدوده یک ادبیات ملی را از آثار مربوط به ادبیات ملی دیگر تشخیص دهیم؟» (همان)، «هدف اصلی از انجام [دادن] مطالعات تطبیقی در حوزه ادبیات چیست؟» (همان)، «چه عواملی زمینه‌های داد و ستد زبانی-ادبی را میان دو قوم پدید می‌آورد؟» (۱۰)، و سرانجام، پرسش‌هایی که آشکارا جهت پژوهشی نویسنده را مشخص می‌کنند: «زمینه‌های ادبیات تطبیقی میان زبان فارسی و زبان و ادبیات عربی کدام‌اند؟ چه عواملی به پیدایش روابط نزدیک و تنگاتنگ میان این دو زبان و ادبیات کمک کرده است؟» (۱۰)، «هرکدام از این عوامل یا زمینه‌ها چقدر نقش داشته‌اند؟» (همان)، «داد و ستدهای زبانی-ادبی میان دو قوم ایرانی و تازی به چه میزان در رشد و شکوفایی ادبیات این دو قوم مؤثر واقع شده است؟» (همان).

به عقیده نویسنده، شناخت مبانی نظری ادبیات تطبیقی برای یافتن پاسخ پرسش‌های مطرح‌شده، و به عبارت دیگر شناخت بهتر ادبیات تطبیقی، ضروری است:

برای یافتن پاسخ پرسش‌های فوق باید ابتدا مبانی نظری ادبیات تطبیقی را بشناسیم، اصطلاحات و موضوعات نزدیک به آن را [...] تبیین کنیم، شاخه‌ها، مکاتب و زمینه‌های مختلف آن را معرفی کنیم، سپس در ادامه به پژوهش‌های عملی و کاربردی لازم در تعیین و معرفی زمینه‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و ادبیات عربی بپردازیم (۱۰-۱۱).

محمدی عنوان «سخنی در باب ادب و ادبیات» را برای مقدمه برگزیده و این بخش را به توضیح واژه «ادب»، سیر تحول این واژه، تعریف «ادبیات»، و چگونگی رابطه ادب و ادبیات اختصاص داده است. پیش‌تر، در پیشگفتار، اشاره کرده بود که «بی‌تردید اگر پیش از ورود به بحث اصلی، درباره تعریف روشنی از ادبیات و نسبت میان ادب و ادبیات [...] گفتگو نشود، ادامه کار چندان آسان نخواهد بود» (۱۱). در مقدمه نیز بر

شناخت صحیح و بنیادین ادبیات تطبیقی تأکید می‌کند و، با مراجعه به منابع متنوع، به نظرات اندیشمندانی چون سارتر، افلاطون، ایگلتون^۱ و ولک^۲ استناد می‌کند.

فصل اول: مبانی نظری

گفتار اول این فصل که کوتاه‌تر و فشرده‌تر از گفتار دوم است، «به شرح و توضیح چند اصطلاح مهم اختصاص یافته است» (۲۶). محمدی این گفتار را در ساختار کلی پژوهش خود بسیار بااهمیت می‌داند و دلیل آمدن چنین بخشی در ابتدای فصل مبانی نظری را این‌گونه بیان می‌کند: «[...] برای این‌که پاسخ پرسش‌های احتمالی و مقدری که شاید در ادامه کار مطرح شود ذکر شده باشد، به کوتاهی تعریف و توضیح این چند اصطلاح ذکر می‌شود» (۲۶). در این گفتار، اصطلاحات مرتبط با حوزه ادبیات تطبیقی مانند موازنه، نظریه نفوذ یا اضطراب نفوذ، نقد تطبیقی، ادبیات ملی، ادبیات جهانی، و رمانتیسیم و جهان‌وطنی ادبی توضیح داده شده است.

محمدی در این گفتار تلاش می‌کند تا توضیحاتی جامع و دقیق ارائه دهد. از بهترین نمونه‌های توضیح واژگان در این بخش می‌توان به شرح «ادبیات ملی» اشاره کرد. نویسنده، با اختصاص حدود پنج صفحه به این موضوع، توضیح نسبتاً جامعی از آن به دست داده است. ابتدا، با طرح پرسش‌هایی، آشفتگی مبحث ادبیات ملی را خاطر نشان می‌کند؛ پرسش‌هایی مانند «معیار تعیین حد و مرز ادبیات ملی چیست؟ مرزهای سیاسی؟ مرزهای جغرافیایی؟ یا نه، مرزهای زبانی؟ کدام معیار دقیق‌تر است؟» (۳۴). سپس معیارها را به ترتیب آشنا بودن آنها بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که معیار زبانی از معیارهای سیاسی و جغرافیایی مناسب‌تر است، زیرا «مرزهای سیاسی برای همیشه ثابت نیستند» (۳۵) و اگر مرزهای جغرافیایی را نیز ملاک بدانیم، «باز هم گاهی به موانع جدی برمی‌خوریم» (۳۶). و در ادامه کاستی‌های معیار زبانی را نیز با ارائه دلایلی متذکر می‌شود:

البته در مواردی که محدوده زبانی کاملاً بر محدوده مرزهای سیاسی منطبق است، ما با مشکل چندانی روبه‌رو نمی‌شویم؛ مثلاً زمانی که میان ادبیات عربی عراقی و ادبیات فارسی ایرانی یا ادبیات فرانسوی فرانسه و ادبیات انگلیسی بریتانیا مطالعه تطبیقی انجام می‌دهیم. ولی مواردی

^۱ Terry Eagleton

^۲ René Wellek

نیز هست که معیار زبانی هم درباره آنها به طور کامل مؤثر نیست و مشکلاتی پدید می‌آورد. این خود بدین معنی است که معیار زبانی نیز معیار کاملاً دقیقی نیست و همواره و همه جا مفید واقع نمی‌شود، بلکه گاهی به وسیله موارد استثنایی نقض می‌شود. (۳۷؛ تأکید از نویسنده است).

پس از ذکر موارد دیگری که مناسب بودن معیار زبانی را نقض می‌کنند، محمدی به عنوان نتیجه پیشنهاد می‌کند که معیار دیگری را در کنار زبان در نظر بگیریم که، با وجود همه دشواری‌ها، بتواند راهگشا باشد: «روح فرهنگی، فضای فکری و اندیشگی و روحیه ملی؛ یعنی هوایی که نویسنده یا شاعر در آن نفس کشیده و زیسته و سخن گفته است» (۳۹). نویسنده لازمه تشخیص و تعیین این معیار را، بنا بر نظر استادان ادبیات تطبیقی، «آگاهی وسیع و عمیق از تاریخ ادبیات قومی» می‌داند «تا در سایه این آگاهی، نمودی روشن و واضح از روح یک ادبیات و ماهیت و ویژگی‌های قومی آن در مقابل ادبیات قومی دیگری در ذهن پژوهشگر ادبیات تطبیقی شکل گیرد» (همان).

«ادبیات تطبیقی» عنوان گفتار دوم است که به معرفی جامع ادبیات تطبیقی اختصاص دارد. محمدی به‌ویژه در بخش‌هایی از این گفتار موفق بوده است، از جمله در تاریخچه، مقدمات ظهور، و مکتب‌های ادبیات تطبیقی. مبحث مکتب‌های ادبیات تطبیقی از نظم منطقی خوبی برخوردار است و سیر تحول از مکتب فرانسه به مکتب امریکایی به تفصیل در آن بیان شده است. در ابتدای این گفتار، محمدی ضمن اشاره به «جریان رو به رشد ادبیات تطبیقی و تحول و تکامل آن» (۵۲) که به آشتگی در تعریف ادبیات تطبیقی دامن زده است، تلاش می‌کند تا با مراجعه به منابع گوناگون تعریفی جامع از ادبیات تطبیقی به دست دهد. در ابتدای این گفتار، تعریف ادبیات تطبیقی از چند منبع نقل شده است؛ یکی از بهترین تعریف‌ها برگرفته از فرهنگ اندیشه انتقادی^۱ است:

امروزه «ادبیات تطبیقی» اصطلاحی مبین برنامه‌های مطالعاتی‌ای است که مرزبندی‌های ملی یا زبانی را پشت سر نهاده و نشانگر پژوهشی می‌شود که نفوذ متون به حوزه فرهنگ‌های گوناگون را مد نظر قرار می‌دهد. «ادبیات تطبیقی» کنونی معطوف به انسان‌شناسی تطبیقی،

^۱ مایکل پین، فرهنگ اندیشه انتقادی، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹.

نظریه گفتمان، نظریه دریافت، مطالعات ترجمه، ماتریالیسم فرهنگی، و طیف متنوعی از دیگر رویکردهاست (۵۰).

همان‌گونه که محمدی اشاره می‌کند، تعریف فوق «دامنه ادبیات تطبیقی را بسیار گسترده است؛ چرا که نظر مکاتب و گرایش‌های مختلف آن را در نظر داشته است» (۵۰). محمدی در پایان این گفتار به ماهیت تعریف‌ناپذیر و قاعده‌ناپذیر ادبیات اشاره می‌کند و تعریف شخصی خود را از ادبیات تطبیقی بیان می‌کند:

مطالعه همه یا بخشی از روابط (داد و ستد) دوسویه قلمرو ملی ادبی (نیز ادبیات و یکی از قلمروهای معرفتی دیگر همچون: دین، فلسفه، هنر، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و...) که پژوهش‌های معتبر و علمی وجود گونه‌ای پیوند یا رابطه تأثیر-تأثری میان آن دو را تأیید کند (۵۲).

فصل دوم: پژوهش‌های عملی و کاربردی

این فصل که بخش کاربردی کتاب است، به بررسی زمینه‌های ادبیات تطبیقی فارسی و عربی اختصاص دارد. محمدی به زمینه‌هایی مانند پیشینه مشترک تاریخی، حکومت‌های تابعه و روابط دوجانبه، تحولات سیاسی-اجتماعی، حکومت و آیین حکمرانی، روابط بازرگانی، زمینه‌های فرهنگی-دینی، زبان، واژگان، اصطلاحات و عبارات، و زمینه‌های ادبی می‌پردازد و این زمینه‌ها را در سه گفتار بررسی می‌کند. پیش از ورود به موضوع اصلی، چند اثر کاربردی معتبر در حوزه ادبیات فارسی و عربی را معرفی و نقد می‌کند که اقدامی جسورانه و ارزشمند است. شناخته‌ترین این آثار کتاب ادبیات تطبیقی به قلم طه نداست که تاکنون چند بار به فارسی ترجمه شده است. محمدی بر مواردی انگشت می‌گذارد که طه ندا از تأثیرگذاری زبان فارسی بر عربی انتقاد می‌کند و آنها را به «آفت» یا «آثار زیان‌بار» تعبیر می‌کند (۸۸-۸۹). حساسیت ایرانیان نسبت به واژگان و ادبیات خود را نیز که در مورد مفاخری مانند فردوسی به اوج می‌رسد، «تعصب نسبت به زبان فارسی و تفاخر به ایرانی بودن» خوانده است (۸۹). نکته قابل توجهی که محمدی به آن اشاره می‌کند این است که مترجم اثر نیز با درج پانوشت‌هایی که در آنها به سخن علامه دهخدا استناد کرده است این اشتباهات را تأیید می‌کند.

به گمان نگارنده، مترجم بزرگوار معنای سخن عالمانه علامه را درنیافته و نسنجیده آن را در تأیید سخن نادرست طه ندا ذکر کرده است. سخن دهخدا علمی و زبان‌شناسانه است و سخن طه ندا غیرعلمی و شیطنت‌آمیز (۹۰).

فصل دوم کتاب، در مجموع، پژوهشی منسجم است که تلاش نویسنده را در بررسی زمینه‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و عربی به طور مستدل و مستند نشان می‌دهد.

نقاط قوت و ضعف

همان‌طور که اشاره شد، کتاب *مبانی نظری ادبیات تطبیقی*، به‌ویژه در فصل دوم، انسجام خوبی دارد. زمینه‌های ارتباط میان ادبیات فارسی و عربی در این فصل به‌خوبی ریشه‌یابی شده و نویسنده اطلاعات جامعی دربارهٔ زمینه‌های فرهنگی و زبان، واژگان و اصطلاحات ارائه کرده است. با وجود این نکات مثبت، ضعف‌هایی، به‌ویژه در فصل اول که بخش نظری کتاب است، دیده می‌شود و از آنجا که نویسنده خود بر شناخت درست مبانی نظری ادبیات تطبیقی تأکید می‌کند، برشمردن این ضعف‌ها و ارائهٔ پیشنهادهایی برای رفع آنها ضروری می‌نماید. در ذیل، به‌اجمال و به ترتیب مطالب کتاب به این مشکلات اشاره می‌شود.

عنوان کتاب که در حکم ویتترین اثر است، خواننده را دچار ابهام می‌کند. عنوان فرعی کتاب (*فارسی-عربی*) که ذیل عنوان *مبانی نظری ادبیات تطبیقی* آمده، خواننده را از همان ابتدا سردرگم می‌کند. درست است که مکتب‌های اصلی ادبیات تطبیقی هر یک از سرزمینی سر بر آورده‌اند، اما آیا می‌توان مبانی نظری این رشته را بر اساس رابطه میان کشورهای گوناگون تفکیک کرد؟ از این گذشته، افزودن این عنوان فرعی این تصور را نیز ایجاد می‌کند که کتاب به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده است. با توجه به اینکه نویسنده در پیشگفتار پرسش‌هایی دربارهٔ وضعیت کنونی ادبیات تطبیقی در ایران مطرح می‌کند و هدف پژوهش خود را به‌روشنی بررسی «زمینه‌های تطبیقی میان ادبیات فارسی و عربی» ذکر می‌کند (۱۱)، پیشنهاد می‌شود که در ویرایش‌های بعدی در عنوان کتاب تجدید نظر شود.

در ابتدای مقدمه کتاب، سخن ابن منظور تنها به عربی نقل شده و ترجمه فارسی آن در هیچ کجای کتاب به چشم نمی‌خورد. با توجه به اینکه نویسنده در بخش‌های ابتدای کتاب به لزوم و اهمیت آشنایی با مبانی نظری ادبیات تطبیقی می‌پردازد و کتاب خود را تلاشی در این زمینه می‌داند، به نظر می‌رسد که طیف وسیع‌تری از مخاطبان را در نظر دارد و تنها دانشجویان و استادان رشته عربی مورد نظر او نبوده‌اند لذا شایسته بود ترجمه فارسی آن را می‌آورد. در صفحه ۱۷ نیز ذیل سخن رومن یاکوبسون، زبان‌شناس و منتقد ساختارگرای روس، ضبط لاتین نام او، به جای Roman Jacobson، به اشتباه Romaine Jacobsen آمده است.

در گفتار نخست از فصل اول، یک مشکل اصلی به چشم می‌خورد و آن مشخص نبودن معیار گزینش و چینش واژگان و اصطلاحات است. نویسنده توضیح نمی‌دهد که چرا برخی واژگان کلیدی پس از سایر واژه‌ها آمده‌اند. به نظر نمی‌رسد که معیار چینش نویسنده اهمیت این واژگان و اصطلاحات در ادبیات تطبیقی باشد. مشخص نیست بر چه اساسی «ادبیات جهانی» و «نقد تطبیقی» باید پس از «موازنه» بیاید که، بنا به تعریف نویسنده، عبارت است از «مقایسه معانی و مضامین آثار دو تن از شاعران یا نویسندگان معاصر (یا نزدیک به روزگار هم) در یک زبان» (۲۶). کاش نویسنده در ابتدای این گفتار ساختار آن را به‌وضوح برای خواننده مشخص می‌کرد و معیار خود را نیز در گزینش و چینش واژگان و اصطلاحات توضیح می‌داد. ضعف اساسی دیگری که در این بخش وجود دارد عدم استفاده از منابع روزآمد در ارائه تعاریف است. این مشکل به‌ویژه در مورد مفاهیمی مانند «ادبیات جهانی» به چشم می‌آید. نویسنده این مفهوم را تنها با تکیه بر نظر گوته تعریف کرده و به نظرات جدیدتر، از جمله به آراء هوگو ملترز^۱ و دیوید دمراش^۲، اشاره نکرده است. ضرورت استفاده از دیدگاه‌های جدید زمانی بیشتر نمایان می‌شود که به ضعف‌های اندیشه «ادبیات جهان» گوته توجه کنیم. با نگاهی عمیق‌تر پی می‌بریم که دیدگاه گوته، با وجود ترسیم چشم‌اندازی وسیع برای ادبیات، از نظر کاربردی ضعف‌هایی داشت. بحثی در این نیست که گوته از اروپامحور بودن ادبیات انتقاد می‌کرد و طیف گسترده ادبیات را، اعم از شرق و غرب، مورد توجه قرار می‌داد، اما باید توجه داشت که «گوته فقط بر نکات مشترک این ادبیات تأکید

¹ Hugo Meltzl

² David Damrosch

داشت؛ در مورد تفاوت‌ها معتقد بود که صرفاً باید با دیده احترام و مدارا بدان نگریست» (انوشیروانی ۲۹). با نگاهی دقیق‌تر مشخص می‌شود که گوته می‌خواست «آلمانی بسازد که از نظر فرهنگی نمونه‌ای برای ملل دیگر باشد» (همان). در واقع، می‌خواست «دروازه‌های آلمان را به روی سایر فرهنگ‌ها بگشاید تا هرچه نیکو و زیباست به سوی آلمان سرازیر شود تا، بدین‌سان، آلمان پیشرو و سردمدار تمدن بشری شود» (همان).

امروز دیدگاه‌های جدیدتر و متفاوتی درباره ادبیات جهان وجود دارد؛ ضمن اینکه مفهوم ادبیات جهان امروز دیگر صرفاً «اندیشه» نیست و می‌توان آن را «نظریه» محسوب کرد. دیوید دمراش، از نظریه‌پردازان برجسته ادبیات جهان و استاد و رئیس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، در کتاب *ادبیات جهان چیست* این مفهوم را در قالب نظریه‌ای نظام‌مند ارائه می‌کند. به عقیده دمراش، اثری می‌تواند به «ادبیات جهان» بپیوندد که ویژگی‌های «ادبیات» و «جهانی» را دارا باشد:

اثر ادبی از طریق فرآیندی دوگانه وارد حیطه ادبیات جهان می‌شود: اول اینکه آن را به‌مثابه ادبیات پذیرفته و خوانده باشند [تأکید از نویسنده است]؛ دوم آنکه اثر از جایگاه اصیل فرهنگی و زبان‌شناختی خود عزیمت کند و در ساحتی وسیع‌تر سیر کند. اثری خاص ممکن است وارد حوزه ادبیات جهان شود و بعد از مدتی از آن طرد شود اگر از آستانه یکی از دو انتهای این محور، یعنی ادبی یا جهانی، عدول کند (به نقل از انوشیروانی ۳۸).

بنابراین، ادبیات جهان از دیدگاه دمراش «می‌تواند شامل هر اثری باشد که تا به حال از منزلگاه اصلی خود فراتر رفته است» (همان ۳۷). حتی می‌توان گفت که، به عقیده دمراش، ادبیات جهان بیشتر از آنکه بر مجموعه‌ای از آثار دلالت کند، به روش خواندن این آثار مربوط می‌شود، «روشی هم برای خواندن آثار فاخر کلاسیک و هم برای آثار تازه‌کشف‌شده» (همان). در این دیدگاه جدید، ترجمه آثار ادبی نقش مهمی دارد، زیرا، به عقیده دمراش، «بخش عظیمی از ادبیات از طریق ترجمه در جهان سیر و گردش می‌کند» (۶۵).

ضعف در استفاده از منابع روزآمد ادبیات تطبیقی در گفتار دوم فصل اول نیز مشکل‌ساز شده است. محمدی در این گفتار توضیح جامع و دقیقی درباره مکتب فرانسیس به‌دست می‌دهد و انتقادات صاحب‌نظرانی مانند ولک را از این مکتب مطرح

می‌کند و نقاط قوت مکتب امریکایی را برمی‌شمارد. ولی خود، در ادامه گفتار، دید محدود فرانسوی را به کلیت ادبیات تطبیقی تعمیم می‌دهد و مقوله‌هایی مانند «تأثیر و تأثر»، «تأثیرپذیری از تأویل» و «لزوم اثبات رابطه تاریخی» را از «گرایش‌های اصلی ادبیات تطبیقی» می‌شمارد (۶۳). به این ترتیب، گرایش‌های جدیدتر این رشته، از جمله ترجمه‌پژوهی و اقتباس، از محدوده گرایش‌های «اصلی» ادبیات تطبیقی خارج می‌شوند. در اهمیت نقش ترجمه در ادبیات تطبیقی همین بس که پراور^۱، از پژوهشگران صاحب‌نظر ادبیات تطبیقی، آن را «مهم‌ترین شریانی» می‌داند «که از طریق آن تأثیرات بین‌المللی به جریان می‌افتد» (۷۴). به عقیده پراور، بررسی ترجمه «برای تطبیقگر در درجه نخست اهمیت قرار دارد» (همان). سوزان باسنت، از پژوهشگران نامور ادبیات تطبیقی و ترجمه‌پژوهی، نیز در کتاب *ادبیات تطبیقی: درآمدی انتقادی*^۲ اهمیت ترجمه و ترجمه‌پژوهی را به تفصیل بیان می‌کند.

محمدی در بخش مکتب‌های ادبیات تطبیقی، علاوه بر مکتب‌های فرانسوی و امریکایی، به مکتب‌های انگلیسی و آلمانی نیز اشاره کرده است. همچنین در بخش «شاخه‌ها (یا گرایش‌های) ادبیات تطبیقی» بیشتر مواردی که به عنوان شاخه‌های ادبیات تطبیقی ذکر شده به مکتب فرانسه بر می‌گردد و تنها یک مورد (شماره ۹) به مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی مربوط است. در خصوص مکتب‌های ادبیات تطبیقی باید توجه داشت که، علاوه بر دو مکتب اصلی فرانسوی و امریکایی، گاه در این حوزه از مکاتب «روسی» و «آلمانی» نیز نام برده می‌شود که البته صاحب‌نظران در این موارد اختلاف نظر دارند. پژوهشگر صاحب‌نامی مانند سوزان باسنت مکتب آلمانی را «الگو»یی برای بررسی آثار ادبی می‌داند که بر «روح زمانه و بر ریشه‌های نژادی و بومی تأکید می‌کرد» (۴۰). ذکر این نکته نیز لازم است که در هیچ یک از منابع معتبر رشته ادبیات تطبیقی ردپای مکتبی به نام «مکتب انگلیسی» دیده نمی‌شود.

نتیجه

صرف نظر از مشکلاتی که عنوان کتاب و ارتباط آن با کلیت اثر ایجاد کرده است، و اشکالات جزئی در بخش‌های مختلف کتاب، مبانی نظری ادبیات تطبیقی نشان‌دهنده

¹ S. S. Praver

² Susan Bassnett, *Comparative Literature: A Critical Introduction*

نگاه چالشگر نویسنده و تأکید او بر لزوم شناخت مبانی نظری ادبیات تطبیقی، و تسلطش بر گستره منابع این رشته است. استفاده از منابع روزآمدتر، به‌ویژه منابع انگلیسی‌زبان که به شماری از آنها در بخش مربوط به نقاط قوت و ضعف کتاب اشاره شد، بر غنای این اثر خواهد افزود. تغییر و بازبینی جدی، و به‌ویژه مشخص کردن جهت کتاب به عنوان پژوهشی نظری یا کاربردی، موجب خواهد شد که مبانی نظری ادبیات تطبیقی به اثری ارزشمند در زمینه ادبیات تطبیقی تبدیل شود.

آدینه خجسته‌پور

دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز

منابع

انوشیروانی، علی‌رضا. «ادبیات جهان: از اندیشه تا نظریه». *ادبیات تطبیقی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*. ۱/۲ (بهار ۱۳۹۰، پیاپی ۳). ۲۳-۴۱.

Bassnett, Susan. *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993.

Damrosch, David. *How to Read World Literature*. Malden: Wiley-Blackwell, 2009 (ebook version).

Prawer, S. S. *Comparative Literary Studies: An Introduction*. London: Duckworth, 1973.

پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی